

فلسفه حقوق

نوشته: ن. آر. پولانزاس

ترجمه: دکتر نجاد علی الماسی

استاد دانشگاه تهران



سرسناسه	ن. آر. یولانزاس
عنوان و پدیدآور	فلسفه حقوق / نوشته ن. آر. یولانزاس: ترجمه نجاد
	علی الماسی
مشخصات نشر	تهران: میزان، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری	۲۲۲ ص
فروست	نشر میزان ۲۵۵
شابک	964-511-054-8
وضعیت فهرست نویسی	فنی
یادداشت	عنوان به انگلیسی: PHILOSOPHY OF LAW
یادداشت	واژه نامه
یادداشت	کتابنامه: ص ۲۰۵ همچنین به صورت زیر نویس
موضوع	حقوق -- فلسفه
شناسه افزوده	الماسی، نجاد علی، ۱۳۲۰ مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۸۶ ق ۹ پ ۹ / K۲۲۰
رده بندی دیویی	۳۳۰ / ۱
شماره کتابخانه ملی	۱۰۲۹۸۲۰

۲۵۵

نشر میزان

فلسفه حقوق

نوشته: ن. آر. یولانزاس

ترجمه: دکتر نجاد علی الماسی

استاد دانشگاه تهران

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۶

شمار: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۳۰۰ تومان

شابک: ۹۶۲-۵۱۱-۰۵۴-۸

فروشگاه مرکزی: خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه تهران، خ فخر رازی، پلاک ۸، تلفن ۶۶۴۶۷۷۷۰

واحد پخش و فروش: خیابان سمنه، بین مفتح و فرصت، پلاک ۱۴، تلفن ۸۸۳۲۹۵۲۹-۳۱

دفتر مرکزی: خیابان ایرانشهر جنوبی، جنب مسجد جلیلی، پلاک ۳۴، واحد ۶، تلفن ۸۸۳۰۶۲۰۲

فهرست مطالب

۹	یادداشت مترجم
۱۱	پیشگفتار مؤلف

هستی‌شناسی حقوق (فلسفه حقوق)

۲۵	مقدمه
----	-------

فصل اول

هستی‌شناسی مبتنی بر پدیدارشناسی

۳۱	مبحث اول: نظریه پدیدارشناسی
۳۱	گفتار نخست - ذاتها
۳۴	گفتار دوم - مفاهیم التفات، تعالی و عینیت
۳۷	گفتار سوم - عزل نظر پدیدارشناسی
۳۸	گفتار چهارم - ذهن استعلایی و تغییر خیالی
۴۱	مبحث دوم: پدیدارشناسی و هستی‌شناسی حقوق
۴۱	گفتار نخست - طرح مسئله طبق اندیشه هوسرل
۴۲	گفتار دوم - ذوات اولی حقوق طبق نظر پدیدارشناسان حقوق

فصل دوم

هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی در نظریه پدیدارشناسی حقوق

۴۹	مبحث اول: روابط هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی
۵۲	مبحث دوم: مسئله هستی‌شناسی و طبیعت اشیا
۵۲	گفتار نخست - ذوات اولی حقوق و هنجارهای حقوق موضوعه
	گفتار دوم - مسئله روابط میان ذوات حقوق و حقوق موضوعه با توجه به
۵۷	تضادهای اندیشه پدیدارشناسی
۵۷	الف) طرح مسئله
۵۹	ب) گرایش افلاطونی نظریه پدیدارشناسی و الوهیت بخشیدن به ذوات
۶۴	ج) گرایش کانتی نظریه پدیدارشناسی و تقدم ذهن
۶۶	د) صورت ذهنی ماتقدم
۶۹	مبحث سوم: مسئله ارزش‌شناسی
۶۹	گفتار نخست - نظریه پدیدارشناسی و رابطه میان واقعیت و ارزش
۷۲	گفتار دوم - مسئله مبنای ارزشی حقوق
	گفتار سوم - بررسی مسئله مبنای ارزشهای حقوقی از دید کلسن و طبق
۷۵	داده‌های اندیشه پدیدارشناسی
۸۱	گفتار چهارم - مبنای مشخص ارزش‌شناسی حقوقی
۸۱	الف) موضعهای پدیدارشناسان حقوق
۸۳	ب) نظریه شلر در باب ارزشها
۸۵	گفتار پنجم - چشم‌اندازهای پدیدارشناسی به سوی تقارب واقعیت و ارزش حقوقی
۸۵	الف) مسئله از نظر هوسرل
۸۸	ب) مسئله از نظر شلر

فصل سوم

هستی‌شناسی به اعتبار

فلسفه اصالت وجود، فلسفه هگل و فلسفه ماركس

۹۴	مبحث اول: مبانی نظریه‌ها
۹۴	گفتار نخست - از پدیدارشناسی تا فلسفه اصالت وجود

۹۶	گفتار دوم - وجود انسانی
۹۸	گفتار سوم - مفاهیم طرح و آزادی
	گفتار چهارم - نخستین روابط میان نظریه‌های هگل و مارکس و هستی‌شناسی
۱۰۰	اگزستانسیالیستی
۱۰۳	مبحث دوم: رابطه میان واقعیت و ارزش
۱۰۳	گفتار نخست - طرح اولیه رابطه واقعیت و ارزش
۱۰۸	گفتار دوم - مسئله وجود ارزشها
۱۰۹	گفتار سوم - عمل و ارزش
۱۱۱	گفتار چهارم - عمل، کار و طرح مقدماتی مسئله ارزش از نظر هگل و مارکس
	گفتار پنجم - مفاهیم ساخت، کل و حدانی و دیالکتیک در رابطه میان واقعیت و ارزش
۱۱۴	به عنوان کلیت ساختی و دیالکتیکی این عبارات
۱۲۲	گفتار ششم - رابطه واقعیت و ارزش و مسئله محتوای ارزش

فصل چهارم

هستی‌شناسی حقوق: طبیعت اشیا

و وحدت و کلیت واقعیت و ارزش حقوقی

۱۳۰	مبحث اول: عمل و نظریه عمل غایی در حقوق کیفری
۱۳۵	مبحث دوم: روابط حقوقی بین‌الاشخاص در حقوق خصوصی
۱۳۵	گفتار نخست - مفاهیم دیگری و جامعه جویی اصلی
۱۳۶	الف) بحث انتقادی نظریه‌ها
۱۳۶	۱. نظریه کانت
۱۳۷	۲. نظریه پدیدارشناسی
۱۴۰	۳. نظریه هگل
۱۴۲	۴. نظریه اصالت وجود
	ب) جامعه جویی اصلی و مبنای وجودی حقوق با بررسی ویژه رابطه شخصی
۱۴۷	ناشی از تعهد
۱۴۹	گفتار دوم - حقوق و ارزش آزادی عملی

۱۴۹	الف) مبنای ارزشی حقوق و آزادی
۱۵۲	ب) حقوق و وجود اجتماعی
۱۵۴	ج) عمومیت بخشیدن به ارزش آزادی در حقوق
۱۵۹	د) مادیت بخشیدن به ارزش آزادی در حقوق
۱۶۱	گفتار سوم - خودسامانی خصوصی
	گفتار چهارم - نظریه مارکس در زمینه کار سازنده ارزشها با ملاحظه خاص
۱۶۳	حقوق کار
۱۶۸	مبحث سوم: روابط حقوقی بین اشخاص و اشیا در حقوق خصوصی
۱۶۸	گفتار نخست - مفهوم احتیاج
۱۷۱	گفتار دوم - مالکیت خصوصی
۱۷۱	الف) مالکیت خصوصی و عینیت یافتن
۱۷۲	ب) مالکیت خصوصی و احتیاج
۱۷۵	ج) مالکیت خصوصی و آزادی: انتقادهای مارکسیستی و اگزیستانسیالیستی

فصل پنجم

هستی‌شناسی به اعتبار پدیدارشناسی و فلسفه اصالت

وجود و طبیعت اشیا در پاره‌ای از نظامهای کنونی فلسفه حقوق

۱۸۶	مبحث اول: اگزیستانسیالیسم و نظریه شلر و هارتمن در مورد ارزشها از دید فشنر
۱۹۴	مبحث دوم: اگزیستانسیالیسم و نظریه شلر و هارتمن در مورد ارزشها از دیدگاه کوئینگ
۱۹۸	نتیجه بحث
۲۰۱	واژه‌نامه
۲۰۴	کتابنامه
۲۲۲	فهرست اسامی اشخاص

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت مترجم

کتاب حاضر، ترجمه پژوهش عمیقی است که نویسنده آن درباره رابطه «واقعیت» و «ارزش» به عمل آورده است. این کتاب، کوششی است در راه فهم و ادراک حقوق، از خلال رابطه میان «آنچه هست» و «آنچه باید باشد». مسئله «واقعیت» و «ارزش» و نحوه طرح آن، در حقیقت منشاء نگرشهای مختلفی است که مکتبهای فلسفی و جامعه‌شناسی را از هم متمایز می‌سازد. نظریه‌های این مکتبه‌ها را می‌توان به‌طور کلی به دو دسته تقسیم کرد: برخی از نظریه‌ها با پیروی از ایده آلیسم فلسفی، از کنار واقعیت می‌گذرند و آن‌را ندیده می‌گیرند، در حالی که بعضی دیگر، با پذیرش مشرب تحقیق، به پرستش واقعیات موجود و قبول بی‌قید و شرط آنها می‌پردازند. در میان این دو طرز تفکر افراطی، استنباط ثالثی است که به‌نظر مؤلف، نحوه درست طرح مسئله یادشده را به دست می‌دهد. واقعیت را در رابطه با ارزش و ارزش را در رابطه با واقعیت و هر دو را در حال حرکت باید مورد بررسی قرار داد، چرا که این دو امر، در اصل نسبت به یکدیگر ناهمگون نیستند. تا بتوان آنها را جدا از هم و در حال سکون مطالعه کرد. ارزش، در نخستین جلوه دیالکتیکی خود از طرح و جهش انسان به سوی انسان ناشی می‌گردد و در اشیا که محصول کار آدمی است متجلی می‌شود.

نظریه‌هایی که در این کتاب مورد پژوهش علمی و انتقادی مؤلف قرار می‌گیرند عبارت است از: نظریه کانت، نظریه پدیدارشناسی، نظریه هگل و نظریه اصالت وجود. نویسنده کتاب می‌کوشد تا با تحلیل علمی مسایل، تناقضات و نارساییهای این نظریه‌ها را نشان دهد و ثابت کند که ناهم‌هنگی منطقی آنها نتیجه استنباط نادرستی است که از رابطه واقعیت و ارزش وجود دارد. بدین منظور، ابتدا مسئله را از دیدگاه فلسفی طرح می‌کند،

و سپس آن را در زمینه‌های حقوقی مشخص به‌طور عینی مورد پژوهش قرار می‌دهد، و در تحلیل نهایی از نظریه وحدت بنیانی واقعیت و ارزش دفاع می‌کند و زمینه را برای انتقال مسئله از قلمرو فلسفه حقوق به قلمرو جامعه‌شناسی حقوق فراهم می‌سازد.

در ترجمه کتاب، نکاتی مراعات شده است که اشاره بدانها در این یادداشت لازم می‌نماید. نخست آنکه، جهت رعایت امانت و حفظ اصل فکر مؤلف، نهایت دقت را به عمل آورده‌ام که ترجمه، حتی المقدور به متن اصلی نزدیک باشد. لذا با وجود دشواری متن و جمله‌های طولانی و معترضه‌ای که مؤلف در کتاب خود به کار برده، اصولاً از شکستن جملات تا حد امکان احتراز شده است.

نکته دیگر آنکه، به‌خاطر روشن بودن ترجمه، کوشیده‌ام واژه‌های مانوس و نزدیک به ذهن را به کار برم. از این رو در انتخاب اصطلاحات حقوقی از یک سو و اصطلاحات فلسفی و علم اجتماعی از سوی دیگر، از لغت‌سازی پرهیز کرده‌ام و در بیشتر موارد واژه‌هایی را به کار برده‌ام که قبلاً به وسیله محققان و فضایی ایران در این زمینه به کار گرفته شده است. در خصوص واژه‌های تازه، روشن بودن معنی را در انتخاب معادل‌های فارسی آنها مراعات کرده‌ام. در این مورد بر عهده دارم که از محبت دوستان و همکاران گرامی خود آقایان: دکتر حمید عنایت و دکتر ناصر کنانویان، که در انتخاب پاره‌ای از واژه‌ها از راهنمایی‌های ایشان استفاده کرده‌ام، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

در این ترجمه، معادل فرانسوی (و گاه آلمانی و لاتین) اصطلاحات و اسامی اشخاص را در ذیل صفحه نقل کرده‌ام. زیرنویسها که در بیشتر موارد، به تحلیل مسائل ویژه اختصاص یافته‌اند، از آن مؤلف است و در برخی موارد که برای توضیح مطلبی یا تعریف اصطلاحی، زیرنویس از آن مترجم بوده است در پایان آن با علامت «م» (حرف اول کلمه مترجم) مشخص شده است. در نسخه اصلی کتاب، زیرنویسهای هر فصل با شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ به‌طور جداگانه شماره‌گذاری شده‌اند، در نسخه فارسی نیز این ترتیب رعایت شده است. چنان‌که در ذیل آخرین صفحه پیشگفتار مترجم اشاره کرده‌ام، کتاب آقای پولانزاس، مشتمل بر فلسفه حقوق و جامعه‌شناسی حقوق است، لکن کتاب حاضر، که قریب نصف آن است، فقط ترجمه مقدمه و بخش فلسفی است. اگر توفیق حاصل شد، بخش جامعه‌شناسی را نیز ترجمه خواهم کرد.

پیشگفتار مؤلف

روابط واقعیت و ارزش یا «بودن» و «بایست بودن» از جمله مسائل اساسی و کلیدی است که در علم حقوق طرح می‌شود. انتخاب منابع و مبنا و معیار ارزش و شیوه تدوین و تفسیر، یا مطالعه منظم و منطقی حقوق، به عنوان موضوع مطالعه، حقوقدانان را ناچار می‌سازد که در آغاز مطالعه، موضع خود را درباره این مسئله به طور صریح یا ضمنی روشن کنند. هدف اصلی این مطالعه آن است که این موضع‌گیری و پیش‌فرضهای فلسفی آن مورد بررسی قرار گیرد، راه حل واحدی که به طرز واقعی و منطقی از تباین یا تمایز قاطع این دو عبارت به دست می‌آید، پیشنهاد شود و روابط این راه حل و مفهوم حقوقی «طبیعت اشیا»^۱ تشریح گردد.

این کوشش نسبتاً نو است زیرا اگرچه بسیاری از فلاسفه حقوق و جامعه‌شناسان کوشیده‌اند تا وحدت واقعیت و ارزش را در حقوق بنیان‌گذارند، لیکن در بیشتر موارد، مطالعات آنان، نه برای روشن ساختن مسئله، بلکه برای اعلام وضوح آن انجام شده است و هدف این کوششها بیشتر آن بوده است که به جای حل مسئله، آن را حل شده اعلام کنند. در نتیجه، غالباً میان نظریات مختلف و حتی آشتی‌ناپذیر، نقاط و سازشی به عمل می‌آید، در حالی که معلوم نیست مطالعه از کجا آغاز شده و به کجا رسیده است. در این گونه بررسیها به هم پیوستگی منطقی مطالب از بین می‌رود و تجزیه و تحلیل‌های مشخص، قلب می‌گردد.

این امر، به چه چیز بستگی دارد؟ تردید نمی‌توان کرد که گاه نوعی ذوق فلسفی و جامعه‌شناسی حقوق توانسته است نقشی ایفا کند. با این همه، این موضوع نمی‌تواند

۱. Natur der sache و به آلمانی Nature des choses.

تعمیم یابد و جز ایجاد آرامش وجدان برای فلاسفه و جامعه‌شناسان حرفه‌ای، فایده دیگری ندارد. در حقیقت، اشکالهای منطقی فلسفه حقوق و جامعه‌شناسی حقوق در مورد مسئله مورد بحث ما، غالباً از نقایص و نارساییهای نظریه‌های فلسفی و جامعه‌شناسی سرچشمه می‌گیرد. قلمرو حقوق که در عین حال، هم قلمروی است «عملی» و هم به حد اعلی به هم پیوستگی مفهومی دارد، محکی است برای آزمودن نظریه‌های فلسفی و جامعه‌شناسی. ناپیوستگیهای این نظریه‌ها به واسطه انعکاسهای آنها در موضوع مشخص فلسفه حقوق که در آن واحد هم تأثیرپذیر است و هم نقاط ضعفشان را آشکار می‌کند، برجسته و مشخص می‌شوند.

نظریه‌های جدیدی که از دیدگاه موضوع بحث ما، از خلال روابط اندیشه و روش فلسفی از یک سو و روابط اندیشه و روش جامعه‌شناسی از سوی دیگر، فکر ما را در این مطالعه به خود مشغول خواهد کرد عبارتند از: پدیدارشناسی، فلسفه اصالت وجود، فلسفه هگل و فلسفه مارکس. این انتخاب، نه برای تجددطلبی، بلکه به واسطه آن است که به نظر ما فشرده تمام مسائل کنونی را در پدیدارشناسی می‌توان یافت. ناپیوستگیها و شکست نهایی این جریان فکری، از بقایای فکری گذشته‌ای سرچشمه می‌گیرد که از افلاطون^۱ تا کانت^۲ ادامه یافته و پدیدارشناسی توانسته است از آن فراگذرد و آنها را در خود ادغام کند. در مورد سایر نظریه‌ها تصور کرده‌ایم که می‌توان در آنها عناصری کشف کرد که به ما اجازه می‌دهد تا برای مسئله مورد بحث خود راه حل مثبتی طرح‌ریزی کنیم. به نظر می‌رسد که این نظریه‌ها در این خصوص نسبت به جریانهای فکری پیشین، یک تغییر جهت کیفی را تشکیل می‌دهند. نظریه‌های یادشده، در دوره بعد از کانت واقع شده‌اند و بر اساس موضوع مشترک جامعه‌شناختی و تاریخی - در مقیاس زمانی بزرگ و در یک محیط مفهومی کم‌وبیش همگون - گسترش یافته‌اند، واکنشهایی با درجات مختلف در برابر آرمان‌گرایی کانتی تلقی می‌شوند و لاقلاً از لحاظ نفی این نظر، واجد نوعی قرابت بیان هستند. با این همه، طرح مسئله را تنها با ملاحظات چند درباره اندیشه خود کانت می‌توان آغاز کرد؛ ملاحظات که مقدمه کار ما قرار می‌گیرند، زیرا که از لحاظ روش‌شناسی بهترین وسیله تمیز مسائل و تعیین مفاهیم هستند.

علت این امر، آن است که به‌ویژه از زمان کانت به این طرف، رابطه واقعیت و ارزش، با عبارات خاص خود طرح شده است. تا آن زمان، «ارزش» برای اندیشه‌های فلسفی،

۱. Platon (۳۲۸-۲۲۷ ق.م.).

۲. Kant (۱۷۲۴-۱۸۰۴).

مسئله خاصی را تشکیل نمی‌داد. افلاطون، ارسطو^۱ و دکارت^۲ قلمرو ارزش و واقعیت را به‌طور قاطع از هم متمایز نمی‌کردند. بی‌شک، از نظر افلاطون ارزش، در جهان مثل^۳ ادغام شده است؛ جهانی که ورای واقعیت است، دولت جمهوری به مفهومی که افلاطون گفته است، دولتی آرمانی است که به اعتبار آرمانی بودنش از دولت واقعی متمایز است. با این حال واقعیت از دید این فیلسوف، کلیت و مجموعه‌ای است که به واسطه اصل خیر راهبری می‌شود. از نظر کانت نیز واقعیت به وسیله «ذات کامل»^۴، یا ذات باری هدایت می‌شود. این اصول «در آن واحد هم اوج وجود و هم حد اعلای کمال» هستند.

همراه با کانت است که بودن و بایست بودن از جنبه روش‌شناسی و فلسفی، عباراتی کاملاً متمایز و تبدیل‌ناپذیر می‌شوند. شایستگی کانت در این بود که ویژگی این مسئله را - که پیش از وی در مجموع تفکرات فلسفی حل شده بود - نشان داد. بنابراین، فرو گذاشتن منطقی از تمایز قاطع این عبارات، بعد از این باید مبتنی بر ملاحظه و بررسی صریح و مشخص آنها باشد. در اینجا ما تزه‌های کانت را به‌طور خلاصه و موجز و صرفاً برای طرح مسائل، مورد توجه قرار می‌دهیم؛ بی‌آنکه مجموع مسائلی را که در طول این مطالعه، روشن خواهند شد، عمیقاً بررسی کنیم^۵.

تا زمان کانت بنا بر سنت فلسفی متداول یونانی، افسان، یعنی شخص اندیشمند، به انحاء مختلف در مجموعه‌ای وسیع مدغم است. این مجموعه، که جهان یا عالم نامیده می‌شود، معنایی مستقل و خارج از انسان دارد. «انقلاب کپرنیکی»^۶ معروف کانت، همراه با پیشگفتار چاپ دوم کتاب «انتقاد عقل محض»، (در کاربرد نظری آن) متجلی می‌شود. «تاکنون پذیرفته شده است که شناسایی ما باید خود را با اشیا (متعلق شناسایی) تطبیق دهد... حال باید بکوشیم تا ببینیم آیا پیروی از این گفته که اشیا باید خود را با شناسایی ما منطبق کنند، کوششهای فلسفی ما را بهتر به نتیجه نمی‌رساند؟...

۱. Aristotle (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م.).

۲. Descartes (۱۵۹۶-۱۶۵۰).

3. Idées.

4. Parfait.

۵. بنابراین، خاطرنشان سازیم که ملاحظات موجز آینده، ادعای رد اصولی تزه‌های کانت را ندارند، زیرا که انتقاد عمیق از کانت، باید در آن واحد پیچیدگی و غنای اندیشه او را روشن کند، اندیشه‌ای که برای فهم فلسفه معاصر حایز اهمیت اساسی است و چنانچه در زمینه تاریخی‌اش ملاحظه گردد، معنای «ترقی‌خواهانه» انکارناپذیر دارد.

۶. منسوب به Copernic (۱۴۷۳-۱۵۴۳) ستاره‌شناس لهستانی که حرکت ستارگان را به اثبات رساند و در باب حرکت سیارات، نظری را پیشنهاد کرد که نسبت به نظریات سابق انقلابی بود - م.

جهان خارج، بر مبنای فاعل شناسایی، تشکل و بنیان می‌یابد و بنابراین، فاعل شناسایی در مرکز جهان‌بینی ایده‌آلیستی قرار می‌گیرد.

در قلمرو شناسایی، انسان فقط از خلال تصورات ذهنی خود از اشیا و در چارچوب مقولات عقلی خویش می‌تواند با آنها تماس حاصل کند. تنها شناسایی «ممکن» آن شناسایی است که منطبق با این مقولات^۱ باشد و هر قلمروی از وجود که نتواند در آن حل شود، نسبت به شناسایی انسان، نفوذناپذیر باقی می‌ماند و یکباره از حوزه اسرارآمیز شیء، فی‌نفسه^۲ طرد می‌شود. این شیء فی‌نفسه شناخت‌ناپذیر، تشکیل دهنده ذات است و از «پدیدارها»^۳ که به عکس می‌توانند به وسیله انسان شناخته شوند متمایز می‌شود. از سوی دیگر، مقولات، عقلی هستند، زیرا که جهان‌شمول و جاویدانند. کلی و جهان‌شمول هستند، برای آنکه صوری هستند و به محتوای مادی که فی حد ذاته بی‌شکل است و در هر مورد، بر حسب تماس و تلقی انسان و جهان متفاوت بوده و مفهوم و معنای انسانی می‌دهند. بنابراین، مقولات، در زمره معلومات قبلی^۴ و استعلایی^۵ هستند، بدین معنا که به‌طور قاطع، متمایز و بیرون از محتوای معرفت تجربی شناسایی هستند.

مجموع این مسایل است که به قلمرو عقل عملی و عمل اخلاقی و حقوق و ارزشها منتقل می‌شود. از لحاظ معرفت‌شناسی یا بحث معرفت، انسان، یعنی موجود عقلانی، شناسایی حاصل می‌کند و از جنبه عملی، انسان، فاعل شناسایی است و ارزشیابی و سلوک می‌کند: «... انسان، سرانجام فقط یک عقل دارد، اما در مورد کاربرد آن باید قایل به تمایز شد»^۶ آیا در قلمرو عمل، تجربه انسانی که واجد عناصر جهان‌شمول صوری و خصلتهای ویژه معقولیت^۷ باشد، وجود دارد؟ در اینجا کانت، نه از یک برهان اصولی، بلکه از تجربه اخلاقی بی‌واسطه و عمیق انسان مدد می‌گیرد و این خصلتها را در امر تنجیزی^۸ یا فرمان قاطع معروف که در یک قانون بنیادی متبلور می‌شود، کشف می‌کند: «به‌نحوی رفتار کن که رفتار بتواند قانون جهانی رفتار انسانی گردد.» امر تنجیزی، هم

1. Catégories.

2. Chose en soi F. = Ding an sich G.

3. Phénomènes.

4. A Priori.

5. Transcendental.

6. Kant: "Grundlegung zur Metaphysik der Sitten" vol. IV. P. 393.

7. Rationalité.

8. Impératif catégorique.

جلوه عملی عقل جهان شمول است و هم تظاهر اراده و آزادی، زیرا که تنها، مسئله شناسایی ارزشها در بین نیست، بلکه مسئله عمل اخلاقی نیز مطرح است. برای آنکه این آزادی نیز به نوبه خود بتواند عقلی و بالتجیه جهان شمول و صوری تلقی شود، باید هرگونه عنصر مادی مربوط به وجود تجربی انسانها از آن سلب شود. به این ترتیب، کانت به تشکیل و بنیانگذاری یک ذات انسانی معقول مبادرت می ورزد؛ ذاتی که به طور قاطع از هرگونه مفهوم طبیعت انسانی، در معنای روانی یا تجربی کلمه، متمایز است. منظور، مفهومی است که هزاران سال ضرب المثل حقوق طبیعی بود و به نظریه های هابز^۱، اسپینوزا^۲، هیوم^۳، لاک^۴ و روسو^۵ درباره اصالت طبیعت منجر شد. منبع اصول ارزشی رفتار انسانی عبارت است از: معقولیت، آزادی مطلق ناشی از معقولیت عملی به اعتبار آنکه فاقد هرگونه عنصر تجربی و فعلی است، اراده محض و متعالی انسان - ذات معقول^۶ که از موجود انسانی تجربی یعنی انسان - پدیدار^۷ جدا و متمایز است. اصول ارزشی رفتار انسانی عبارت است از غایت خود سامان^۸ و مستقلی که امر عقلی برای خود وضع می کند. و امر عقلی، از قلمرو مادیت که تابع قوانین مکانیکی علیت است متمایز می شود. بدین ترتیب، اصول مربوط به فرمانهای وجدان به طور قاطع و ذاتی از «واقعیتها» جدا و متمایز می شود.

تمایز و جدایی میان «بودن» و «بایست - بودن»، یکباره به قلمرو حقوق مستقل می شود. به نظر کانت، حقوق، رشته ای از علم اخلاق است. قلمرو حقوق، شامل جنبه برونی عمل و حضور و تحقق آن در اجتماع است. قلمرو اخلاق، جنبه درونی عمل و قصد و «جسن نیت» را در بر می گیرد. نظر به اینکه انسان در عین حال، هم موجودی است مادی، تجربی و حساس و هم عقلی و آزاد و در نتیجه، از جنبه درونی و ذاتی مطلقش می تواند شخص عاقل و آزادی باشد. بنابراین، هدف حقوق، برقرار کردن نظم اجتماعی اجبارکننده ای است که در پیچ و خمهای جهان بالفعل، انسان را به طرز خردمندانه و «عادلانه» ملزم به رفتار کردن می کند. امر تجیزی به صورت قاعده «از جنبه

۱. Hobbes (۱۵۸۸-۱۶۷۹).

۲. Spinoza (۱۶۳۲-۱۶۷۷).

۳. Hume (۱۷۱۱-۱۷۷۶).

۴. Locke (۱۶۳۲-۱۷۰۴).

۵. Rousseau (۱۷۱۲-۱۷۷۸).

6. Homo noumenon.

7. Homo Phenomenon.

8. Autonomes.

بیرونی به نحوی رفتار کن که به کار بردن آزادانه اراده‌ات بتواند طبق یک قانون کلی، با آزادی دیگران همزیستی کند»، به قلمرو حقوق منتقل می‌شود. حقوق، مجموع شرایطی است که در آن، اراده هر یک از افراد می‌تواند طبق قانون جهان‌شمول عمل، با اراده دیگران همزیستی نماید. با این همه، موضوعی که توجه بدان از لحاظ مسئله مورد بحث ما اهمیت اساسی دارد آن است که تمایز کانتی بین اخلاق و حقوق - علی‌رغم نتایجی که خود کانت و حقوق‌دانان طرفدار مکتب نوکانتی از آن گرفته‌اند - اصولاً به نوعی مکتب تحقیقی حقوقی^۱ که احتمالاً تمایز تبدیل‌ناپذیر میان واقعیت و ارزش را حذف می‌کند، حتی در معنایی که به نظر ما نادرست است - منجر نمی‌شود. هر قانون موضوعه‌ای، از حیث موضوعه بودنش «معتبر» نیست. مبنای ارزشی قانون موضوعه، شبیه مبنای قصد اخلاقی است. فقط قانون موضوعه‌ای معتبر است که منطبق با اصول سابق‌الذکر باشد. قانون موضوعه - واقعیت فقط در صورتی می‌تواند هنجار یا اصل بنیادی^۲ معتبر باشد که به معقولیت و جهان‌شمولی، یعنی معیارهای ارزشی اعمال، تجسم بخشد. اینکه امر اخلاقی باید «تنجیزی» باشد و غایتهای مخصوص به خود را با استقلال و خودسامانی مطلق وضع کند و امر حقوقی باید غیر تنجیزی و غیرمستقل باشد و انطباق با قانون موضوعه را به فرد فرمان دهد، به هیچ وجه اشتراک مبنای اساسی و ارزشی امر اخلاقی و قانون موضوعه را تغییر نمی‌دهد. این مبنای مشترک، عبارت است از معقولیت، صوری بودن و جهان‌شمولی که به‌طور قاطع و ذاتی از داده‌ها یا معلومات^۳ تجربی و بالفعل متمایز هستند.

در اینجا ما به هیچ وجه بر آن نیستیم که در آن واحد به انتقاد از تضادهای درونی و نتایج افراطی آرمان‌گرایی کانتی که عبارت است از نوعی دوگانگی و ثنویت تبدیل‌ناپذیر میان عبارات منطقی صورت و محتوی^۴، عقل - جهان بالفعل و تجربی^۵، آرمان و ماده^۶، آزادی و تکلف^۷، غایت و علیت^۸، انسان - ذات معقول و انسان - پدیدار^۹، تعالی و

1. Positivism Juridique.

۲. یا قاعده Norme.

3. Données.

4. Forme-contenu.

5. Raison-Monde Factuel et empirique.

6. Idéal-Matériel.

7. Liberté-Facticité

8. Finalité-Causalité.

9. Homme noumène-Homme Phénomène.

تداخل^۱، قانون عقلی و قانون موضوعه^۲، ارزش و واقعیت^۳، مبادرت و رزیم. دیگران به طرزی آنچنان عمیق و روشن‌بینانه^۴ به این انتقاد اهتمام ورزیده‌اند که می‌توان این مبحث و قضیه «کانت» را در فلسفه حقوق، مختومه تلقی کرد. ولی حقوق‌دانان نیک می‌دانند که قضیه مختومه، به معنای فراموش شده و مدفون نیست. دعوای کانت، قضیه‌ای است که دیگر از آن گفتگو به میان نمی‌آید و یا به زحمت از آن سخن می‌گویند، ولی غالباً کافی است که عبارتی گفته شود و یا تمایلی ابراز گردد تا عاداتهای فکری ریشه‌دار دوباره جان گیرند. سعی ما بر این خواهد بود که بقایای فلسفه کانت را در مسائل جدید بازباییم و با ارائه برهان درباره نادرست بودنشان، در قلمرو مورد بحثمان با آنها مبارزه کنیم. با این حال باز هم فکر خود را در اطراف اندیشه کانت متمرکز می‌کنیم، صرفاً برای آنکه مسئله طبیعت اشیا را مطرح کرده و رابطه منطقی آن را با مناسبات میان واقعیت و ارزش معین سازیم. یکی از انتقادهای اساسی که متوجه کانت شده، مربوط به صورت‌گرایی افراطی است که از اصول ارزشی وی نشأت می‌گیرد، زیرا که هیچ قاعده سلوک مشخص، صریح و مادی نمی‌تواند بی‌واسطه، از این اصول؛ منتج شود. بدین سبب، خود کانت و به طریق اولی شاگردانش، برای یافتن محورهای ارزشی مشخص به «واقعیتها» رجوع کردند. لکن جهان واقعیتهای تجربی و مادی، قبلاً در سطح عقل محض، فی حد ذاته عاری از هرگونه معنا و مفهومی شده بود. این جهان کانتی «واقعیتها» که استخوان‌بندی شبیح‌گونه و خیالی واقعیت مشخص است، چگونه می‌تواند برای حل اشکالهای منطقی انسان استعلایی معیارهایی به دست دهد؛ انسانی که در ابتدا به نفع خود جهان را از هرگونه معنایی که می‌توانست این معیارها را فراهم سازد، عاری کرده بود؟ این واقعیت بالفعل چگونه و به اتکای چه پایه‌هایی می‌تواند «شایسته» آن باشد که به ارزش، محتوای مشخصی بدهد و به صورت یک قاعده امری، مستقر گردد؟ و آیا برای ایفای این کارکرد، نباید واجد معنای خاصی باشد که ما آن را «طبیعت اشیا» می‌نامیم؟

کانت در اجرای نقشه خود، چندین بار به این جهان «واقعیتها» رجوع کرد. با این همه، ملاحظه می‌کنیم که پذیرش تمایز ذاتی میان واقعیت و ارزش، در سطح عقل عملی نیز به‌طور قاطع‌تر، او را از این کار منع می‌کرد. عقل، در سطح شناسایی و عقل محض، مقولات صوری را نسبت به محتوایی که به وسیله جهان فعلی تشکیل شده است، اعمال

1. Transcendence-Immanence.

2. Loi rationnelle-Loi positive.

3. Valeur-Fait.

4. M. Villey, "Lecons d'histoire de philosophie du droit" 2e ed., F. 51 s.

می‌کند. کانت ترقیات علوم زمان خویش را می‌شناخت و در این سطح، - برای مثال، برخلاف بارکلی^۱ که جهان را تنها مولود تصور انسان می‌انگاشت - به این جهان اعتماد داشت. لکن، در سطح عقل عملی - چون اصولاً خود را از هر گونه رابطه با این جهان، که به واسطه ظهور «ارزش» تعریفاً و یکباره داخل در واقعیت ذاتاً متمایز از فرمان اخلاقی است، منع می‌کرد - کوشیده است تا «محتوای» ارزشها و هنجارهای رفتار را در اصول ارزشی صوری کشف کند. سعی کانت بر آن بوده است که قواعد سلوک و رفتار را تنها به وسیله قیاس عقلی - رسیدن از غایت به وسیله و بر مبنای غایتهایی که به وسیله امر اخلاقی وضع شده است - مادی و مشخص گرداند.

این کوشش، به شکست منجر شده است. کانت، در واقع ارزشها، هنجارها و قواعد حقوقی مشخص، مادی و پیچیده‌ای را بنیان نهاده است. تنها با این تفاوت که همان گونه که هگل^۲ به طور قطعی و نهایی نشان داده است، هیچ یک از هنجارها و قواعد نمی‌تواند در چارچوب ارزشهایی که ذاتاً متمایز از «واقعیات» هستند بنیان یابد زیرا که منبع ارزشی کانتی چیزی جز عدم [ماورای طبیعت] فرضی نیست. به طوری که گروهی از نویسندگان تأکید کرده‌اند هنجارهای مادی کانت، انتقال محض و ساده آداب و رسوم^۳ زمان جامعه اوست که لباس عقلانیت ادعایی جاویدان و جهان‌شمول پوشیده است.

این انتقال، ابتدا از طریق اصل معروف عدم تناقض^۴ صورت می‌پذیرد. کانت کوشیده است تا به وسیله این اصل، بدون رجوع به جهان تجربی «واقعیات»، قوانین ارزشی صوری را مادیت بخشد. به گفته او، تنها رفتار غیرمتناقض می‌تواند به صورت قانون جهان‌شمول درآید. موضوعی که توجه بدان حایز اهمیت است آن است که این لزوم عدم تناقض در مورد خود امر تنجیزی اعمال نشده است. لزوم عدم تناقض به معنای: «به نحوی رفتار مکن که رفتارت نتواند قانون جهان‌شمول شود، زیرا این امر، با معقولیت جهان‌شمول تناقض خواهد داشت»، نیست. در عمل من می‌توانم امانتی را که به من سپرده شده از هدف اصلی منحرف سازم و قصد رد آن را نداشته باشم و خلاصه هر عملی را انجام دهم و در عین حال بخواهم که همه افراد به همین ترتیب رفتار کنند و رفتار من به صورت قانون جهان‌شمول مستقر شود. برای تصمیم گرفتن در این مورد، من اختیار مطلق دارم و بنابراین می‌توانم این تناقض را در سطح اصلی امر تنجیزی رفع کنم. لزوم

۱. Berkeley (۱۶۸۵-۱۷۵۳).

۲. Hegel (۱۷۷۰-۱۸۳۱).

3. Moeurs.

4. Principe de non contradiction.

عدم تناقض به عنوان اصل مادی گرداندن ارزشها و هنجارها در قلمرو «واقعیتها» در قلمرو واقعیت بالفعل، اعمال می شود. مثلاً عدم رد امانت نمی تواند به وسیله شخص به صورت قانون جهان شمول رفتار درآید، زیرا که این امر حتی پیش از انتخاب شخص، یعنی در سطح واقعیت بالفعل و طبیعت «تجربی» و «دنیایی» امانت، متناقض است. به گفته کانت، طبیعت امانت ایجاب می کند که به امانت گذار مسترد شود، چرا که در غیر این صورت، امانت بی معنی و متناقض خواهد بود. با این همه، وقتی که اصل امتناع تناقض، نه در سطح ارزش، بلکه در سطح واقعیت اعمال می شود، فقط در صورتی می تواند کارکرد ارزشی، یعنی مشخص گرداندن ارزشها را داشته باشد که واقعیت بالفعل را معنایی باشد که بر اساس آن، اصل عدم تناقض نیز به نوبه خود، معنای مشخصی کسب کند. زیرا همان گونه که هگل دریافته است، اگر امانتی وجود نداشته باشد، تعدی و تفریط در آن چه معنایی می تواند داشته باشد؟ مفهوم امانت، مفهوم مالکیت خصوصی را از پیش فرض می کند و مفهوم مالکیت خصوصی نیز به نوبه خود، وابسته به مفاهیم دیگر است و به همین گونه، نسبت به سایر مفاهیم. لکن چون کانت از پیش، جهان واقعی تجربی را از هر گونه معنایی عاری کرده است، لذا نمی تواند به فهم تعینات آن، که اعمال اصل عدم تناقض و تعیین کارکرد ارزشی جهان، مسبوق به آن است دست یابد.

کوشش کانت برای مادی کردن امر تنجیزی، یک بار نیز در چارچوب خود این امر و از طریق ارزش اخلاقی که هر فرد انسانی برای فرد انسانی دیگر دارد انجام می گیرد. به نظر کانت، فرد انسانی باید همواره به عنوان غایت تلقی شود و هیچ گاه به عنوان وسیله عمل به شمار نیاید. این اصل، از داده های عقل عملی منتج می شود. امر تنجیزی، یعنی تظاهر آزادی انسانی و جهان شمولی عقلی باید در مرحله تحقق خود، دیگران را به عنوان «مراکز اصلی» این امر محترم شمارد. با این همه، در چارچوب اندیشه کانت، نه تنها هیچ یک از ارزشها به وسیله این اصل، جنبه مادی پیدا نکرده است، بلکه اصل مذکور، امکان اجرا نیز ندارد، زیرا که گرچه من در رفتار عملی خود فقط با انسان (پدیدار)، یعنی وجود تجربی دیگری تماس و ارتباط حاصل می کنم، ولی آنچه را که به عنوان غایت عمل خود باید مورد احترام قرار دهم، ذات معقول او، یعنی دیگری به عنوان مرکز اصلی امر تنجیزی است. چگونه می توانم به این وجود دست یابم یا به او ضرری برسانم؟ من به خوبی می توانم دیگری را به عنوان وسیله مورد استفاده قرار دهم و به هر ترتیبی که می خواهم با وی رفتار کنم، زیرا می توانم مطمئن باشم که ذات معقول او علی رغم رفتار من، غایتی ذاتی و وصول ناپذیر باقی خواهد ماند. با این ترتیب، کانت در مورد اعمال

اصل احترام به شخصیت دیگری، در حقیقت، وجود تجربی را جانشین ذات معقول و واقعیت را جانشین ارزش کرده و در نتیجه، قواعد مفصل و مشروحي استنتاج کرده است. لکن، چنانچه در سطح مادیت مکانیکی از وجود تجربی انسان، به نفع ذات معقول او هرگونه معنایی سلب شده باشد، چنین وجودی چگونه می‌تواند پس از سلب معنا به صورت محوری ارزشی که محتوایی برای امر صوری به دست می‌دهد، پابرجا بماند؟ به علاوه، همین انتقاد را می‌توان به صراحت متوجه حقوقدانان طرفدار مکتب نوکانتی کرد. این حقوقدانان با اینکه از شکستهای اندیشه کانت آگاه بودند، تزه‌های کانتی مربوط به عقل محض را در قلمرو عقل عملی به کار بردند و برخلاف استادشان - که خود نیز نتوانست منطقی باشد - کوشیدند تا «به وضوح»، اصول ارزشی را به عنوان صورت محضی که محتوای خود را تنها در «واقعیتها» می‌تواند کشف کند، تلقی کنند و سرانجام به فرمول استاملر^۱ در باب «حقوق طبیعی با محتوای متغیر»^۲ رسیدند. با این همه، جهان فعلی که هرگونه معنایی از آن سلب شده، چگونه می‌تواند محورهای ارزشی فراهم سازد؟ برای مثال، در تساوی صوری مردم در مقابل قانون، چرا باید «واقعیت» هوش و درایت را به عنوان معیاری که به این تساوی، مادیت می‌بخشد، بر واقعیت دارایی و ثروت ترجیح داد؟

بدین ترتیب، با ملاحظات مختصر و نه چندان عمقی که به عمل آمد، درمی‌یابیم که تضاد و تباین تبدیل‌ناپذیری که از دید کانت بین واقعیت و ارزش تصور شده است با سلب هرگونه معنای مشخص از واقعیت تجربی و پذیرفتن ثنویت کامل میان صورت، تعالی، عقل، آرمان، آزادی، غایت، ذات معقول از یک سو و محتوا، تداخل، جهان فعلی و تجربی، ماده، تکلف، علیت، انسان - پدیدار از سوی دیگر، رابطه منطقی دارد. این تضاد و تباین، میان واقعیت و ارزش، هم معلول است و هم علت.

بنابراین، برای فرا گذاشتن از ثنویت و تضاد و نتایج افراطی آن باید بکوشیم تا با شرح و تفسیر کانت ببینیم که اگر معنای درونی «واقعیت» را، نه به عنوان ثنویت کامل عبارات سابق‌الذکر، بلکه به عنوان کلیت و وحدت آنها، جستجو کنیم، بهتر به نتیجه می‌رسیم یا نه؟ این معنای درونی واقعیت «جامع و تام» را، با تعریفی موقت و به عنوان فرضیه‌ای که طی این مطالعه، برای به اثبات رساندن آن اهتمام خواهیم ورزید «طبیعت اشیا» می‌نامیم و خواهیم کوشید تا به وسیله آن، فرارفتن از تضاد واقعیت و ارزش حقوقی را تجزیه و

1. Stammler.

2. Droit naturel a contenu variable.

تحلیل کنیم. به علاوه، انتخاب اصطلاح «طبیعت اشیا» خودسرانه نیست، زیرا فلاسفه حقوق و جامعه‌شناسان معاصری که آن را به کار برده‌اند، معنای مشخص و صریحی به آن داده‌اند که از معنای مورد نظر ما دور نیست و به هر حال، غرض از آن رفع تضاد واقعیت و ارزش است. بنابراین، لزومی ندیدیم تا از مفهومی که اکنون در فلسفه حقوق و جامعه‌شناسی حقوق معاصر از لحاظ روش‌شناسی کارکرد سودمندی پیدا کرده و برای بیان نظریات ویژه ما انعطاف‌پذیر است، چشم پوشیم.^۱

روشی را که دنبال خواهیم کرد روش تکوینی و اکتشافی است. بررسی مسئله را با انتقاد از نظریه پدیدارشناسی آغاز می‌کنیم؛ نظریه‌ای که در آن به توضیح تضادهای گذشته فلسفی طولانی که به کانت منتهی می‌شود خواهیم پرداخت و خواهیم کوشید تا به تدریج، هم مفاهیم مبتنی بر روش را مشخص کنیم، هم دشواریها را تعیین و نشانه‌یابی کنیم و هم هسته‌هایی که به تدریج ما را به راه‌حلهای پیشنهادی مان رهنمون خواهند شد، کشف کنیم. مفاهیم و اصطلاحات، ابتدا در سطحی ساده تعریف و تصریح خواهند شد و آن‌گاه که پژوهش ما به تدریج به سوی سطوح پیچیده‌تر پیش می‌رود، تعمیق شده، دوباره مورد تأمل قرار خواهند گرفت. نظم و ترتیب زمانی و نمایش وحدت نظریات و آرا را تا حدی فدای به هم پیوستگی و نظم مسائل فلسفی خواهیم کرد. با طرح مسائل و تداومی که به‌ویژه از طریق پرسشها و پاسخها و پرسشهای جدید و به‌همین ترتیب، به‌وجود می‌آید به این کار مبادرت می‌ورزیم. ولو اینکه هنگام ضرورت نظریه‌های مختلف را در باب هر موضوع خاص با یکدیگر روبه‌رو سازیم. خلاصه کلام آنکه، مطالعه را با روشی که جنبه درایتی و عقلی آن برجسته توصیفی غلبه دارد، انجام خواهیم داد. تنها بدین سان است که در صورت توفیق خواهیم توانست از خلال تمام نظریه‌هایی که نظر ما را جلب خواهند کرد، به نظری جامع و سازنده دسترس پیدا کنیم.

زبان مورد استعمال، احتمالاً برای فلسفه حقوق، اصطلاحات جدیدی را عنوان خواهد کرد. ما گریز از این کار را نه ممکن دانستیم و نه مناسب. مقصود، این نیست که اصطلاح نو می‌تواند مسائل قدیم را حل کند، بلکه نظر این است که کشف واقعیات نو با

۱. مضافاً آنکه هگل نیز «طبیعت اشیا» را یک مفهوم فلسفی اساسی می‌دانست. (به گفته او: مفهوم از خلال طبیعت اشیا ظاهر می‌شود). ما از لحاظ خود و با توجه به معنی و مسیر اندیشه‌مان، مفهوم «طبیعت گردیدن» (Nature du devenir) را بر مفهوم طبیعت اشیا ترجیح می‌دهیم، لکن چون مفهوم «طبیعت گردیدن» تا آنجا که ما اطلاع داریم هنوز در فلسفه حقوق به کار گرفته نشده، از این لحاظ همان مفهوم «طبیعت اشیا» را به کار می‌بریم. به علاوه، کانت نیز این مفهوم را به کار برده است، منتهی از دید وی طبیعت اشیا، اصول و مقولات عقلی است.

بینش جدید، تنها از طریق اصطلاحات مناسب و منطبق با این واقعیات، امکان‌پذیر است. گرچه حقوق‌دانان به ذوق سلیم توجه دارند، ولی به موازات آن، ظرافت و دقت مفاهیم و تصورات ذهنی را نیز مد نظر قرار می‌دهند. ما از اینکه در صورت لزوم، از هر دوی اینها مدد گیریم، بیمی نداریم.

نظر به اینکه موضوع بحث ما مربوط به وجود، مبنا، ایجاد و کاربرد حقوق است، لذا این مطالعه، پژوهشی در زمینه تهیه و تمهید روش فهم حقوق به‌طور کلی است. و این پژوهش، طبق معلومات و داده‌های نظریه‌هایی که از دیدگاه روابط واقعیت و ارزش فکر ما را به خود مشغول خواهند کرد، انجام می‌پذیرد. بنابراین، امیدواریم که مطالعه ما بر اساس امکانات و نتایج کاربرد مشخص آن، مورد داوری قرار گیرد. از سوی دیگر، نظر به وسعت موضوع بحث، کتابها و مآخذ عملاً نامحدود هستند، از این رو خود را ملزم دیدیم که از میان آنها کتابهایی را انتخاب کنیم که برای ما فایده‌ای بلاواسطه داشته‌اند.

آخرین یادآوری آن است که زیرنویسها را از دیدگاه «فنی» که همیشه در یک گزارش و بحث فلسفی و حتی حقوقی معمول نیست، در نظر گرفته‌ایم. این زیرنویسها فقط تجزیه و تحلیل‌های «همگام با» متن را در بر نمی‌گیرد؛ با توجه به کوشش ما در تعمیق مطالعه نظریه‌های متعدد و مختلف از یک سو، و جنبه روش‌شناسی مطالعه‌مان از سوی دیگر، غالباً خود را ناگزیر دیده‌ایم که از لحاظ روشنی و وضوح طرح مطالب، هم بررسیهای بالاخص مهم پاره‌ای از موضوعات این نظریه‌ها و هم تجزیه و تحلیل‌های موارد مشخص را به زیرنویس منتقل کنیم.

در این مطالعه که مربوط به هستی‌شناسی است، خواهیم کوشید تا داده‌های اساسی موضوع پژوهش خود را کشف و واقعیت را از جنبه ساده و توصیفی آن بررسی کنیم. باز هم خواهیم کوشید تا استخوان‌بندی مقدماتی را که هرگونه معنای ممکن عالم انسانی بر اساس آن بنیان می‌یابد، کشف کنیم. مشخصات اساسی و پیش‌فرضها و شرایط «انسان‌شناختی»^۱ مفاهیم انسانی را به‌طور عام و حقوق را به‌طرز خاص معین سازیم و بدین‌گونه، هسته‌هایی که طرح‌ریزی راه‌حل مسئله مورد بحثمان را امکان‌پذیر می‌سازد، مشخص کنیم.^۲

1. Anthropologique

۲. کتاب آقای پولانزاس مشتمل بر دو قسمت است: قسمت فلسفی (هستی‌شناسی حقوق) و قسمت مربوط به جامعه‌شناسی حقوق. در اینجا مترجم به برگرداندن قسمت اول کتاب (جلد اول) می‌پردازد و قسمت مربوط به جامعه‌شناسی را که به ادغام داده‌های فلسفی در قلمرو پیچیده و پراجزای حیات اجتماعی اتمام می‌ورزد، به جلد دوم موکول می‌سازد - م.